

تحلیل نشانه - معناشناسی گفتمانی ساختار روایی داستان عامیانه «شاه‌بزن»

علی کریمی فیروزجایی*^۱، علی حشمتی^۲

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۱۵)

چکیده

از دیدگاه نشانه - معناشناسی گفتمانی، تولیدات زبانی تابع فرایندی پیچیده هستند که عوامل نشانه - معنایی بسیاری در آن دخیل‌اند. در این رویکرد، برخلاف روش‌های مطالعه ساخت‌گرایی که تولیدات زبانی را ابژه‌هایی بیرونی می‌دانستند، آنچه اهمیت دارد، نوعی حضور گفتمانی است که پویا بودن آن همواره جهت‌گیری گفتمانی، بسط روابط و تعامل بین نیروهای هم‌گرا و واگرا را در پی دارد. این پژوهش «تشخیص» را که دادن مؤلفه انسانی به غیرانسان است، به‌عنوان فرایند گفتمانی مطالعه می‌کند و ضمن تحلیل روایت عامیانه «شاه‌بزن» و شناسایی فرایندهای معنا ساز آن، ساختار روایی و عوامل دخیل در ایجاد فرایند تشخیص را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این داستان علاوه بر گفته‌پردازی کنشگر غیرانسانی، شوش‌هایی همانند حس مهربانی شاه‌بزن به بچه‌هایش، تصمیم به ساختن خانه‌ای محکم و ایمن، حس همدردی نجار و سلو به شاه‌بزن و حس انتقام شاه‌بزن از گرگ مشاهده می‌شود که در قالب فرایند تشخیص، احساس و امیال انسانی را برای غیرانسان به‌کار برده است. یافته‌های تحقیق

۱. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور تهران، ایران (نویسنده مسئول)

* alikarimif@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد آموزش زبان فارسی، دانشگاه پیام نور تهران جنوب، ایران

نشان می‌دهد فرایند تشخیص با تأثیر بر چرخه معنا، دوسویه بیشینه‌ای و کمینه‌ای به‌وجود می‌آورد و در ایجاد این فرایند عناصری همانند کارکرد رخدادی، تنشی، نظام فشاره‌ای و گستره‌ای، و گسست از عوامل مهم هستند.

واژه‌های کلیدی: نشانه - معناشناسی، گفتمان، روایت عامیانه، شاه‌بزن.

۱. مقدمه

نشانه - معناشناسی گفتمانی^۱ مبتنی بر فرایندهایی است که مدیریت زنجیره گفتمان را عهده‌دار است و معنا در آن نه براساس اهداف ازپیش‌تعیین‌شده، بلکه برپایه کارکردهای موقعیتی گفتمان شکل می‌گیرد. نشانه - معناشناسی دربردارنده انواع روایی گفتمان است که در قالب نظام‌های گفتمانی آشکار می‌شود و در آن، نشانه‌ها ویژگی نشانه‌پذیری مجدد می‌یابند و با عبور از نشانه‌های معمول، قاموسی و کلیشه‌ای با کارکردهای رایج و تکراری به عرصه نشانه‌های نو و ابعاد ارزشی و زیبایی‌شناختی راه می‌یابند و ساحتی سرشار از پویایی و سیالیتی را تجربه می‌کنند که به‌شکلی طبیعی گفتمان و نتایج مترتب بر آن را می‌سازند. فرایند تشخیص^۲ امری جدای از بافت گفتمانی نیست؛ بلکه وابسته به پیوستار روایت است و اگر در شرایط ناپیوستار مطالعه شود، معنای صادرشده از آن محدود خواهد بود. فرایند تشخیص بخشیدن صفات انسانی به غیرانسان و درواقع نوعی حربه گفتمانی است که گفته‌پرداز با استفاده از آن، ابژه‌های مورد نظر در گفتمان خود را از وضعیت شیء‌شدگی^۴ خارج و به‌سوی وضعیتی متفاوت هدایت می‌کند که در این حالت جدید، ابژه‌ها با تحمیل خود به کنشگر، او را از وضعیت کنشی^۵ خارج می‌کنند. در این حالت، فرایند تشخیص سبب فعال نمودن ابژه‌ها و منفعل کردن کنشگران می‌شود. در ایجاد فرایند تشخیص، کارکرد رخدادی، فرایند تنشی^۶، نظام‌های فشاره‌ای^۷ و گستره‌ای^۸، و عامل گسست^۹ اثرگذار و مهم هستند. علاوه بر این، فرایند تشخیص متأثر از روابط گستره‌ای و فشاره‌ای، بر نظام روایی اثر می‌گذارد. هدف از پژوهش حاضر این است تا مشخص کند در چارچوب نشانه - معناشناسی گفتمانی، در داستان کوتاه فارسی، تشخیص - به‌مثابه عامل گفتمانی

- چگونه به امری فرایندی تبدیل می‌گردد و سبب بازتولید معنا می‌شود. این پژوهش با تحلیل داستان «شاه‌بزن»، از میان داستان‌های کوتاه معاصر فارسی، برآن است تا تشخیص را به‌عنوان امری فرایندی و نیز کارکردهای متفاوت دخیل در شکل‌گیری، در نثر فارسی و در چارچوب نشانه - معناشناسی گفتمانی مطالعه کند.

۱-۱. پیشینه تحقیق

در زمینه داستان‌های عامیانه خراسان و قصه‌هایی که در آن حیوان بز به‌عنوان کنشگر ایفای نقش می‌کند، پژوهش‌هایی صورت گرفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

مشتاق مهر و صادقی شهپر در پژوهشی با عنوان «ویژگی‌های اقلیمی و روستایی در داستان‌نویسی خراسان» (۱۳۸۹)، به معرفی انتقادی داستان‌های اقلیمی و روستایی خراسان و برشمردن ویژگی‌های آن‌ها با ارائه شواهد و نمونه‌های متنی پرداختند و نشان دادند که عناصر اقلیمی و بومی در داستان‌های اقلیمی و روستایی خراسان به‌شکل‌های گوناگونی همچون معتقدات و آداب و رسوم، شکل معماری، پوشش‌ها، مشاغل و حرفه‌ها، مکان‌ها و مناطق بومی، زبان و گویش محلی، طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی و تحولات سیاسی - اجتماعی منطقه بازتاب یافته است.

جهانگیر میرزا حسابی در «نقد تطبیقی تخیل ترس در داستان بز زنگوله‌پا 'صبحی' و گرگ و هفت بزغاله 'برادران گریم'» (۱۳۹۲)، به این نتیجه دست یافت که باوجود شباهت‌ها و مشترکات این دو روایت، مهم‌ترین تفاوت آن‌ها تخیل مرگ یا ترس از مرگ است. در نسخه ایرانی، گرگ در جنگ تن‌به‌تن با بز کشته می‌شود؛ یعنی یک نیروی ضعیف موفق به کشتن یک نیروی وحشتناک و بسیار قوی می‌شود. ولی در داستان آلمانی، گرگ بدون مبارزه و در خواب طعمه‌اش را از دست می‌دهد و بدون اینکه مشکلش را بفهمد در رودخانه می‌افتد و می‌میرد؛ درواقع ناهمی باعث مرگ گرگ می‌شود. هر دو داستان با نوزایی و بی‌مرگی پایان می‌یابند؛ یعنی بز موفق می‌شود بچه‌هایش را از شکم گرگ سالم و زنده دربیآورد.

شریف‌نسب در تحقیقی با عنوان «تقابل‌های دوگانه در داستان‌های عامه» (۱۳۹۴)، دو داستان مشهور عامه، یعنی «سنگول و منگول» و «بلبل سرگشته»، را براساس مشهورترین و مفصل‌ترین روایتشان از نظر تقابل‌های درون‌متنی بررسی کرد و نشان داد که داستان‌های عامه به‌عنوان متونی که پایان باز ندارند، بیشتر در تقابل‌های درونی خود صادق‌اند و با شناسایی هر جزء تقابل، جایگاه و ویژگی جزء مقابل بهتر شناخته می‌شود. در این داستان‌ها راوی با بسیج کردن همه اجزای داستان، نتیجه مورد نظر خود را در اختیار مخاطب می‌نهد و با تحریک باورهای فرهنگی و فکری او، این نتیجه را برای مخاطب «بدیهی» و «منطقی» می‌سازد.

ساروی، ماحوزی و طاووسی در مقاله «شیوه‌ها و اغراض گفت‌وگو در دوبیتی‌های عامیانه مازندرانی و خراسانی» (۱۳۹۶)، اثبات کردند که از مونولوگ^{۱۱} و دیالوگ^{۱۲} بیش از دیگر شیوه‌های گفت‌وگو در دوبیتی‌های عامیانه استفاده شده است. در دیالوگ، اهدافی نظیر طلب بوسه از معشوق و حضور دیگری برای عشق‌ورزی به بحث گذاشته شده است. درباره داستان «شاه‌بزن» با الگوی نشانه - معناشناسی گفتمانی و فرایند تشخیص مطالعه‌ای انجام نشده؛ بنابراین از این حیث تحقیق حاضر دارای نوآوری است.

۲. مبانی نظری

رویکرد نشانه - معناشناسی بر گونه رخداد^{۱۳}ی از حضور نشانه - معناها دلالت دارد و چگونگی کارکرد، تولید و دریافت معنا را در نظام‌های گفتمانی بررسی می‌کند. در این دیدگاه، فرایند تشخیص که دادن مؤلفه انسانی به غیرانسان است، فرایندی گفتمانی بوده و وابسته به پیوستار روایت است. بررسی فرایند تشخیص، خارج از بافت گفتمان و بدون در نظر گرفتن عوامل اثرگذار بر روند شکل‌گیری آن، ناممکن است. در پدید آمدن فرایند تشخیص برخی نظام‌های گفتمانی همانند کنشی، تنشی، شوشی^{۱۴}، شناختی^{۱۵}، زیبایی‌شناختی^{۱۶}، کارکرد القایی^{۱۷} و فرایند تنشی دخالت دارند. در این دیدگاه، نظام فرایندی که بر رابطه بین سطوح زبانی یعنی سطح صورت و محتوا متکی است،

جانشین رابطه دالی^{۱۸} و مدلولی^{۱۹} شده و تولید معنا در قالب فرایندها و در ابعاد مختلف گفتمانی مطرح می‌شود.

در نظام کنشی آنچه کنشگران را به حرکت وامی‌دارد، تصاحب ابژه ارزشی است که از طریق فرایند تجویزی^{۲۰} یا مجابی^{۲۱} تحقق می‌یابد. در نظام گفتمانی با ویژگی تنشی، همه چیز متفاوت است. در فضای تنشی نیروها با یکدیگر در چالش قرار می‌گیرند تا دستیابی به تعادل گفتمانی میسر گردد (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۳۵). نظام شوشی به احساسات و عواطف مربوط است و «شوش» با توجه به بحث سیالیت گونه‌های شیء در فضای تنشی، خود نتیجه سیالیت همه «اکنون‌ها» و همه «اینجاها» است (همان، ۱۰۰).

در نظام گفتمانی تطبیقی، زیبایی‌شناسی حضور مطرح می‌شود و زیبایی و زشتی در قالب یک تقابل شکل می‌گیرد و تا زمانی که برجستگی خاصی به یک جریان وارد نشود، پیوسته قلمداد می‌شود (Greimas & Courtés, 1993: 101) نظام اخلاقی یا فضای گفتمانی اخلاقی به رابطه «من» و «دیگری» اشاره می‌کند. این نظام مشخص می‌کند روابطی که در متن یا تصویر مطرح شده‌اند، چگونه مخاطب را به کسی نزدیک و یا از کسی دور می‌کنند و آیا «من» پررنگ است و «دیگری» کم‌رنگ یا «من» و «دیگری» به هم نزدیک شده و به سمت «مای مشترک» پیش رفته‌اند. نظام شناختی جریانی فعال است که موجب بروز راهکارها یا شگردهای زبانی می‌شود. این شگردها دائماً در حال تولید، تکثیر، جابه‌جایی، دگرگونی، حذف، جایگزینی یا زایش گونه‌های شناختی هستند (شعیری، ۱۳۸۵: ۵۱).

نظام‌های گفتمانی با توجه به ویژگی‌های نشانه - معنایی حاکم بر آنها، به سه دسته کلی هوشمند یا برنامه‌مدار، احساسی یا تعاملی و رخدادی یا تصادفی تقسیم می‌شوند (Landowski, 2005: 43). نظام گفتمانی هوشمند یا روایی مبتنی بر شناخت است و بروز معنا در آن تابع برنامه‌ریزی و بر اهداف ازپیش‌معین استوار است. این نظام شامل نظام‌های کنشی (برنامه‌مدار یا تجویزی)، القایی و مجابی است. گفتمان تجویزی فرد را با کنش‌گزار^{۲۲}ی مواجه می‌سازد که در موقعیتی برتر از کنشگر قرار دارد و می‌تواند او را به انجام دادن کنشی وادار کند (شعیری، ۱۳۸۵: ۵۶). در چنین نظامی، رابطه بین

کنش‌گزار و کنشگر از بالا به پایین است. در گفتمان القایی دو طرف کنش یا برنامه در تعامل با یکدیگر سبب تعیین کنش یا شکل گرفتن آن می‌شوند؛ یعنی یکی از دو طرف تعامل باید طرف دیگر را به اجرای کنش متقاعد کند (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۸). در این گفتمان، جریان یا عملیات القایی مبدأ عملیات کنشی قرار می‌گیرد و جریان کنشی استوار بر القا، عملی است که تحت تأثیر دیدگاه بدعت‌گذار قرار دارد؛ به این معنا که القا بر توانش کنش‌گزار تأثیر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد؛ به گونه‌ای که فردی خنثی با تحریک‌پذیری از بدعت‌گذار می‌تواند به کنشگر تبدیل شود. در این گونه، دو کنشگر موقعیتی یکسان دارند و یکی از دو طرف بر توانش^{۲۳} دیگری تأثیر می‌گذارد و کنش مورد نظرش را به او القا می‌کند و گفتمان مرامی^{۲۴} «نوعی تعامل است که در آن، یکی از دو طرف براساس اخلاق اجتماعی - فرهنگی یا وظیفه اخلاقی - مرامی به کنش روی می‌آورد» (همان، ۱۹).

دیدگاه گفتمانی با رویکرد نشانه - معناشناختی معتقد است تولیدات زبانی تابع فرایندی پیچیده هستند که عوامل نشانه - معنایی بسیاری در آن دخیل‌اند. در چنین دیدگاهی، برخلاف روش‌های مطالعه ساخت‌گرایی که تولیدات زبانی را ابژه‌هایی بیرونی و مستقل از تولیدکننده آن می‌دانستند، آنچه دارای اهمیت است، نوعی حضور و موضع گفتمانی است که پویا بودن آن همواره ما را با نوعی جهت‌گیری گفتمانی، بسط روابط، تعامل بین نیروهای همسو یا هم‌گرا^{۲۵} و ناهمسو یا واگرا^{۲۶} سوق می‌دهد. در کنش گفتمانی، ابژه‌ها هم به کنشگرانی تبدیل می‌شوند که در محیط براساس شرایط فرهنگی، اجتماعی و تجربه زیستی عمل می‌کنند و در هر لحظه معنایی متفاوت را رقم می‌زنند. ابژه‌هایی که دیگر فقط ابژه نیستند، بر سر راه ما قرار می‌گیرند؛ همان‌گونه که ما سر راه آن‌ها قرار می‌گیریم (Lacan, 1999). از دیدگاه گریماس، ابژه زیبایی‌ساز به کنشگری گفتمانی تبدیل می‌شود که با به‌رخ کشیدن قدرت حضور خود، سر راه بیننده (سوژه) قرار می‌گیرد. گفتمان به دلیل پویایی‌اش، همواره فرد را با نوعی موضع‌گیری گفتمانی، بسط روابط، تعامل بین نیروهای همسو یا هم‌گرا و ناهمسو یا واگرا روبه‌رو می‌کند. این تنش گفتمانی سبب ایجاد فشارها^{۲۷} و گستره‌ها^{۲۸} بی می‌شود که گفتمان را به کنشی زنده تبدیل می‌کند. در این دیدگاه،

انسان، دنیا و معنا به هم گره می‌خورند و جریانی زنده را رقم می‌زنند. گفتمان جایگاهی است که این سه عنصر دنیا، انسان و معنا در آن تجلی می‌یابند (گریماس، ۱۳۸۹).

۳. تحلیل داستان «شاهبزن»

در تحلیل نشانه - معناشناسی داستان «شاهبزن» پس از بیان خلاصه داستان، با توجه به روابط و ساختارهای منسجم و نظام حاکم میان آن‌ها، فرایندهای معناسازی داستان و نظام‌های گفتمانی دخیل در تولید معنا شناسایی و به‌طور مشخص به فرایند تشخیص پرداخته می‌شود.

۳-۱. خلاصه داستان

«شاهبزن» داستان بزی است که پادشاه بزها بوده و هربار دو بچه می‌زاید؛ ولی گرگ خبیثی در آن منطقه زندگی می‌کرد که در غیاب شاهبزن، به بزغاله‌ها حمله می‌کرد و آن‌ها را می‌خورد. شاهبزن با آنکه گرگ را چندین مرتبه در نزدیکی محل زندگی خود دیده بود، نمی‌توانست ثابت کند که این گرگ خبیث بچه‌هایش را از بین می‌برد. پس تصمیم می‌گیرد به دهی در آن نزدیکی که حیوانات دیگر در آنجا زندگی می‌کنند برود و برای خودش خانه‌ای بسازد تا بچه‌هایش را از طعمه گرگ نجات دهد. شاهبزن با شور و اشتیاق خانه‌ای می‌سازد و دوباره بچه‌دار می‌شود؛ یک دوقلوی زیبا. ولی چند روز بعد متوجه می‌شود که گرگ خبیث نیز به آن ده آمده و مشغول خانه‌سازی است. شاهبزن و دیگر حیوانات به گرگ اعتراض می‌کنند که خانه‌اش را در این ده نسازد؛ ولی گرگ به حرف آن‌ها اهمیت نمی‌دهد و باز می‌شود همسایه شاهبزن. گرگ، شاهبزن را زیر نظر می‌گیرد و در روزی که شاهبزن برای خوردن علف به صحرا رفته بوده، با حيله و ترفند به خانه شاهبزن نزدیک می‌شود و به بچه‌ها حمله می‌کند. شاهبزن از این موضوع بسیار ناراحت شده، درصدد انتقام برمی‌آید و گرگ را به مبارزه می‌طلبد و در یک نبرد گرگ را از پا درمی‌آورد و دوقلوهایش را نجات می‌دهد و با شادی در آن ده زندگی می‌کند (توحیدی، ۱۳۷۹: ۹-۱۴).

۲-۳. فرایندهای معناسازی داستان

داستان با نظام توصیف ویژگی‌های کنشگر غیرانسانی داستان، یعنی شاه‌بزن، شروع می‌شود و نویسنده با استفاده از عنوان «پادشاه» اولین فرایند استعلایی^{۲۹} روایت را رقم می‌زند؛ یعنی شاه‌بزن بز معمولی نیست؛ بلکه سرآمد همه بزهاست، شاخی همانند خنجر دارد و همیشه دوقلو می‌زاید: «بزی بود که پادشاه بزها بود و شاخ‌های بزرگ و بلند و نوک‌تیزی مانند خنجر داشت. شاه‌بزن هر بار دو بچه می‌زاید» (همان، ۹). ورود ضدکنشگر گرگ، روایت را وارد نظام گفتمانی تقابل و درگیری می‌کند و دو سپهر نشانه‌ای^{۳۰} ظالم و مظلوم در داستان تولید می‌شود. استفاده از صفت «حیله‌گر» برای گرگ نوعی نظام گفتمانی عاطفی منفی است که نویسنده برای توصیف سپهر نشانه‌ای ظالم استفاده کرده است: «گرگ حیله‌گری که در آن نزدیکی لانه داشت، وقتی می‌دید شاه‌بزن برای چریدن به کوه و جنگل رفته است، بزغاله‌های شاه‌بزن را خفه می‌کرد و می‌برد در لانه خودش و با بچه‌هایش آن‌ها را می‌خورد» (همان‌جا). نویسنده ادامه داستان را وارد نظام شوشی عاطفی غم و غصه ناشی از مرگ بچه‌های شاه‌بزن می‌کند: «شاه‌بزن [...] وقتی نشانی از بچه‌هایش نمی‌دید، گریه و زاری می‌کرد و اشک می‌ریخت» (همان‌جا).

شاه‌بزن با اینکه مطمئن بود گرگ بچه‌هایش را طعمه خود کرده است، بازهم چون مدرکی نداشت تا پیش حاکم ادعایش را ثابت کند، تصمیم می‌گیرد از آنجا برود و اولین فرایند انتقال در داستان شکل می‌گیرد. داستان وارد نظام گفتمانی هوشمند^{۳۱} مبتنی بر شناخت می‌شود و با تصمیم شاه‌بزن به رفتن به منطقه‌ای دیگر و ساختن خانه‌ای برای خود، بروز معنا تابع برنامه‌ریزی و مبتنی بر اهداف قبلی است؛ یعنی شاه‌بزن با هوشمندی موضع سکوت و نرمی را درپیش می‌گیرد و با تصمیم به ساختن خانه، احتیاط را سرلوحه کارش قرار می‌دهد. شاه‌بزن وارد فرایند گفته‌پردازی^{۳۲} شده، با نجار گفت‌گو می‌کند و با کنش مجابی از نجار می‌خواهد تا برایش خانه محکمی بسازد: «به دارساز^{۳۳} گفت تا از الوارهای درخت مرخ^{۳۴} در محکمی برای خانه‌اش بسازد و سوراخ کوچکی هم در دیوار باقی بگذارد تا روشنایی به داخل خانه بتابد» (همان‌جا). شاه‌بزن با شوش اطمینان از ساخت خانه‌ای محکم و امن برای چریدن به جنگل می‌رفت و

شب‌ها به خانه خود برمی‌گشت و به این صورت در کمال اطمینان زندگی می‌کرد تا اینکه مدتی بعد دو بچه دیگر به دنیا آورد و با شوش خوشحالی نام‌هایی برای بچه‌هایش انتخاب کرد: «شاه‌بزن از دیدن بچه‌های قشنگش خیلی خوشحال شد و نام پسرش که پیشانی‌اش سفید بود جیل و نام دخترش که دست‌هایش سفید بود جویل گذاشت» (همان، ۱۰). شاه‌بزن از زندگی آرام خود در کنار فرزندانش لذت می‌برد و از این امنیت ایجادشده خرسند بود تا اینکه در یک واقعه رخدادی از آمدن مجدد ضدکشگر^{۳۵} گرگ مطلع می‌شود: «شاه‌بزن از چند روز پیش دیده بود که باز سروکله گرگ در نزدیکی قلعه پیدا شده و او هم دارد برای خودش خانه‌ای می‌سازد» (همان‌جا). شاه‌بزن و بقیه حیوانات با کنش مجابی نتوانستند گرگ را از ساختن خانه منصرف کنند: «شاه‌بزن و حیوانات دیگر هرچه اعتراض کردند که اینجا خانه درست نکن و ما همسایه‌ای مثل تو نمی‌خواهیم، گرگ گوش به این حرف‌ها نداد و خانه‌اش را ساخت» (همان‌جا). شاه‌بزن به فرزندانش هشدار می‌داد و آن‌ها را از خطر حمله گرگ برحذر می‌کرد و با کنش القایی تذکر می‌داد که به هیچ‌روی فریب گرگ حيله‌گر را نخورند: «اگر در خانه را برایش باز کنید، می‌آید هر دوی شما را می‌خورد. یادتان نرود تا من سُم‌های خودم را از شکاف کنار در به شما نشان نداده‌ام، هرگز در را باز نکنید» (همان‌جا). جیل و جویل با کنش قول و پیمان، مادرشان را مطمئن کردند که هرگز در خانه را به روی غریبه‌ها باز نکنند. گرگ که در یک نظام شناختی از بچه‌دار شدن شاه‌بزن مطلع شده بود، با کنش تصمیم در فریب دادن بچه‌های او وارد صحنه می‌شود: «در یکی از روزها که شاه‌بزن از خانه بیرون رفت، گرگ به دم خانه شاه‌بزن رفت و با دستش تق‌تق به در خانه زد» (همان‌جا). جیل و جویل می‌پرسند: «ته وکیه یه تاقه تاقه؟ (کیه در می‌زنه؟)» و جیل با شوش اطمینان ادامه می‌دهد که: «مادرمان که تا غروب از بیابان نمی‌آید، پس تو مادر ما نیستی» (همان‌جا). گرگ با سوگندهای دروغین درصدد مجاب کردن بچه‌ها بود که مادرشان است؛ اما بچه‌ها فریب نمی‌خوردند و از صدای گرگ متوجه دروغ او می‌شدند. گرگ با شوش نیرنگ و حيله و در یک نظام شناختی خودش را شبیه به شاه‌بزن کرد و به در خانه او رفت و توانست با کنش القایی بچه‌ها را فریب دهد: «گرگ دستش را از شکاف در به جیل و جویل نشان داد و صدایش را هم مثل صدای شاه‌بزن

کرد و گفت: بچه‌ها نگاه کنید این هم دست من» (همان، ۱۱). جیل و جویل که دلشان برای مادرشان تنگ شده بود، با فریب گرگ، کلون در را برداشتند و آن را باز کردند و در یک واقعه رخدادی مورد حمله ضدکنشگر گرگ قرار گرفتند: «جیل و جویل به کمک هم کلون در را برداشته و در را باز کردند که ناگهان چشمشان به چشم‌های خون‌بار و صورت بدترکیب و دهان گشاد گرگ افتاد. گرگ آن‌ها را گرفت و هرکدام را یک لقمه کرد و از دهان گشادش فروداد. سپس به خانه‌اش برگشت و خوابید» (همان‌جا). شاه‌بزن که با شوش اطمینان از امن بودن خانه و سلامت فرزندانش با خوشحالی به منزل برمی‌گشت، با واقعه رخدادی مرگ فرزندانش مواجه شد: «هنگام غروب که شاه‌بزن از بیابان، شاد و خوشحال به خانه‌اش بازگشت تا به بچه‌هایش شیر بدهد و آن‌ها را در آغوش بگیرد، دید که در خانه باز است و نشانی از بچه‌هایش نیست و مقداری خون هم کفِ خانه ریخته است. شاه‌بزن بیچاره آه و ناله‌ای کرد و از هوش رفت» (همان‌جا).

شاه‌بزن پس از به‌هوش آمدن با شوش خشم و ناراحتی با خود اندیشید که: «باید به پشت‌بام خانه همسایه‌ها بروم و از آن‌ها بپرسم چه کسی بچه‌هایم را خورده؟» (همان‌جا). از این رو اول به پشت‌بام خانه شتر رفت و پاهایش را محکم به پشت‌بام کوبید. شتر با شوش وحشت و ترس از صدای ایجادشده پرسید:

ته و کی‌یه له سه رخینی تاقه‌تاقه؟ / که‌چی کودان راقه‌راقه؟ / هه‌سپی مه هرینگ‌هرینگ / زه‌نگی مه زرینگ‌زرینگ / که‌ری مه هاره‌هاره / دیکی مه قاره‌قاره / کووچی مه هه‌وه‌وه‌وو / پشکی مه مه‌ومه‌وو؟ / کی پشت‌بام را می‌کوبد و تق‌تق می‌کند؟ / قاشق‌ها و ظرف‌های ما راق‌راق صدا می‌کنند و می‌شکنند / اسب ما از ترس هی شیهه می‌کشد، هی شیهه می‌کشد / زنگوله ما به صدا درمی‌آید و جرینگ‌جرینگ می‌کند / خر ما از ترس عرعر می‌کند / خروس ما قوقولی‌قوقو می‌کند. سگ ما عوعو می‌کند / گربه ما میومیو می‌کند؟ (همان‌جا).

در ادامه شاه‌بزن با شوش خشم و ناراحتی و کنش مقابله پاسخ می‌دهد: «ته زم، شاه‌بزنم، شاه‌بزن / جیلی مه خاری، چه‌ویلی مه خاری / مالی من خه‌راو‌کری، وه جه‌نگ بکه‌نی، جه‌نگ؟ منم، شاه‌بزن، شاه‌بزن / جیل ما خوردی، جویل ما خوردی؟ / خانه‌ام را خراب کردی، بیا جنگ بکنیم، جنگ» (همان، ۱۲).

شتر پس از شنیدن حرف‌ها و ادعاهای نامربوط شاه‌بزن پاسخ می‌دهد که گوشت‌خوار نیست و بنابراین نمی‌تواند قاتل فرزندان او باشد. شاه‌بزن که پاسخ شتر را منطقی می‌بیند، به سراغ مادیان و دیگر حیوانات می‌رود و همین سؤال‌ها را تکرار می‌کند؛ ولی هربار با پاسخ‌هایی که می‌شنود، متقاعد می‌شود که آن‌ها با او سر جنگ ندارند و علف‌خوار هستند نه گوشت‌خوار. شاه‌بزن در یک نظام شناختی با خود می‌گوید: «این کار، کار گرگ پدر سوخته است» (همان‌جا). شاه‌بزن در یک فرایند تقابلی با شوش خشم و انتقام به پشت‌بام خانه گرگ می‌رود و هم‌اورد می‌طلبد: «پس به پشت‌بام خانه او رفت و محکم سُم بر زمین کوبید و گفت: منم، شاه‌بزن، شاه‌بزن. جیل ما خوردی، جویل ما خوردی. بیا جنگ کنیم» (همان‌جا). گرگ با شوش عصبانیت و خودخواهی پاسخ می‌دهد: «عجب کردم! خوب کار کردم، جیل تو را من خوردم، جویل تو را من خوردم، تو را هم می‌خورم» (همان، ۱۳). شاه‌بزن با دیدن وقاحت و خودخواهی گرگ، در یک نظام گفتمانی تقابلی هم‌اوردطلبی کرده، پاسخ می‌دهد: «ای پست فطرتِ دزد! اگر جرئت داری فردا به میدان بیا تا شکمت را پاره کنم» (همان‌جا). گرگ هم موافقت می‌کند تا فردا با هم بجنگند.

شاه‌بزن که در یک نظام تقابلی برای اعاده حق قیام کرده بود، به خانه خود برگشت و فکر جنگیدن با گرگ تیزدندان راحتش نمی‌گذاشت. در فکر چاره بود که ورود کنشگران «شب‌پرک»^{۳۶} نظر او را به خود جلب می‌کنند. گفت‌گویی این دو شب‌پرک راه چاره را برای شاه‌بزن هموار کرد. شاه‌بزن در یک نظام شناختی، از گفت‌وگوهای دو شب‌پرک نتیجه می‌گیرد که برای جنگیدن با گرگ باید به خانه سُلُو قرشمار^{۳۷} برود تا نوک شاخ‌هایش را تیزتر کند تا در جنگ فردا به شکم گرگ فروکند و او را بکشد. شاه‌بزن که از بیماری همسر سُلُو قرشمار مطلع بود، با شوش مهربانی و در یک نظام هوشمندانه شناختی، شیر خود را دوشید و برای او برد: «تا شاه‌بزن از زن سُلُو احوال‌پرسی کند، سُلُو شیر را گرم کرد و آورد و با زنش خوردند و به جان شاه‌بزن دعا کردند» (همان‌جا). وقتی سُلُو حال فرزندان شاه‌بزن را پرسید، او با شوش غم و ناراحتی و کنش اشک‌آلود پاسخ داد: «گرگ حرام‌زاده این‌بار هم بچه‌های مرا خورده و فردا باید با او جنگ کنم. این بود که آمدم و بی‌موقع مزاحم شدم تا کمکی بکنی و شاخ‌هایم را تیز کنی» (همان‌جا). سُلُو هم با شوش مهربانی به شاه‌بزن دل‌داری می‌دهد که «غصه

نخور، شاخ‌هایت را چنان تیز کنم که با یک ضربه شکم گرگ را پاره کنی» (همان‌جا). سَلُو در حمایت از شاه‌بزن تکه‌آهنی را در دستگاه آهنگری‌اش در میان آتش حرارت داد و آن را مثل خنجری تیز کرد و بر سر شاخ‌های شاه‌بزن نصب کرد. در این میان گرگ نیز آرام ننشست و برای مقابله با شاه‌بزن به فکر چاره افتاد و برای کمک نزد سَلُو رفت تا دندان‌هایش را تیز کند. از این رو با شوش رعب و وحشت در دل سَلُو و کنش القایی به او گفت: «اگر دندان‌هایم را تیز کنی که امروز با شاه‌بزن جنگ کنم، کاری با تو ندارم و گرنه تو را می‌گشتم و می‌خورم» (همان، ۱۴). سَلُو در یک نظام شناختی، از درنده‌خویی گرگ و با کنش انتقام از او که فرزندان شاه‌بزن را کشته بود، به‌بھانه تیز کردن آن‌ها، دندان‌های گرگ را می‌کشد: «سَلُو با انبرش تمام دندان‌های گرگ را یکی‌یکی کشید تا به‌جای آن‌ها دندان‌های تازه و تیز برایش بگذارد؛ اما در آخر گفت: چون آتش کوره خاموش شده، باید آتش را روشن کنم و به‌دروغ هرچه کرد، آتش روشن نشد» (همان‌جا). سَلُو، گرگ را روانه خانه‌اش کرد تا هروقت آتش تهیه کرد برای ادامه کار و تیز کردن دندان‌هایش مراجعه کند. گرگ با شوش خشم و عصبانیت از خانه سَلُو بیرون رفت: «درحالی که خون از دهانش می‌ریخت و از درد به خودش می‌پیچید به خانه‌اش رفت» (همان‌جا). فردای آن روز شاه‌بزن در یک نظام تقابلی، به میدان دهکده رفت و با کنش هم‌اوردطلبی، گرگ را به مبارزه فراخواند. «گرگ به‌ناچار از خانه‌اش بیرون آمد و به شاه‌بزن حمله کرد، اما چون دندان نداشت هرچه تلاش کرد، نتوانست صدمه‌ای به شاه‌بزن برساند» (همان‌جا). در یک واقعه رخدادی شاه‌بزن او را از پای درآورد: «شاه‌بزن روی دو پایش بلند شد و چنان شاخ‌های تیزش را به شکم گرگ فروکرد که شکم او پاره شد و بر زمین افتاد و مُرد» (همان‌جا). درنهایت جیل و جویل از شکم گرگ بیرون جستند و به آغوش مادرشان پناه بردند. حیوانات در یک فضای زیبایی‌شناختی جشنی برپا کردند: «حیوانات همه شادمانی کردند و از شر گرگ بدجنس و خون‌خوار راحت شدند و برای سلامتی شاه‌بزن و بچه‌هایش جشن بزرگی گرفتند و شیرینی و نقل و نبات پخش کردند» (همان‌جا).

فرایندهای تولید معنا و نظام‌های گفتمانی داستان «شاه‌بزن» در جدول زیر نشان داده شده است:

نظام توصیف ویژگی‌های کنشگر غیرانسانی داستان یعنی شاه‌بزن ← فرایند استعلایی روایت یعنی شاه‌بزن که یک بز معمولی نیست ← ورود ضدکنشگر گرگ ← نظام گفتمانی تقابل و درگیری ← سپهر نشانه‌ای ظالم و مظلوم ← نظام شوشی عاطفی غم و غصه ناشی از مرگ بچه‌های شاه‌بزن ← فرایند انتقال شاه‌بزن به منطقه دیگر برای زندگی ← نظام گفتمانی هوشمند و تصمیم شاه‌بزن برای اتخاذ موضع نرم ← کنش مجابی شاه‌بزن برای ساخت مسکن محکم توسط نجار ← شوش اطمینان شاه‌بزن از ساخت خانه محکم ← شوش خوشحالی شاه‌بزن از انتخاب اسامی فرزندان ← واقعه رخدادی آمدن ضدکنشگر گرگ به نزدیکی محل جدید زندگی شاه‌بزن ← کنش مجابی حیوانات در انصراف گرگ از ساختن خانه در محل زندگی آن‌ها ← کنش القایی شاه‌بزن به فرزندان در مورد خطر حمله گرگ ← کنش قول و پیمان فرزندان شاه‌بزن به مادرشان ← کنش تصمیم گرگ در فریب بچه‌های شاه‌بزن ← شوش اطمینان جیل در برخورد با ورود ضدکنشگر برای فریب او و خواهرش ← کنش مجابی دروغ‌گویی ضدکنشگر گرگ در وانمود کردن خود به عنوان مادر به بچه‌های شاه‌بزن ← شوش نیرنگ گرگ در یک نظام شناختی در شباهت خود به مادر بچه‌ها ← واقعه رخدادی حمله ضدکنشگر گرگ به بچه‌ها ← شوش اطمینان شاه‌بزن از امنیت خانه‌اش ← مواجهه شاه‌بزن با واقعه رخدادی مرگ بچه‌هایش ← شوش خشم و ناراحتی شاه‌بزن از مرگ بچه‌هایش ← ادامه شوش خشم و ناراحتی شاه‌بزن در پاسخ به دیگر حیوانات همراه با کنش مقابله ← نظام شناختی شاه‌بزن از بی‌گناهی دیگر حیوانات در مرگ فرزندان ← فرایند تقابلی شاه‌بزن همراه با شوش خشم و انتقام نسبت به ضدکنشگر گرگ ← پاسخ گرگ با شوش عصبانیت و خودخواهی ← هم‌آوردطلبی شاه‌بزن در یک نظام گفتمانی تقابلی ← نظام شناختی تصمیم‌گیری شاه‌بزن از گفت‌وگوی دو شب‌پرک ← شوش مهربانی شاه‌بزن در یک نظام هوشمندانه شناختی با سلو و همسر بیمارش ← شوش غم و ناراحتی همراه با کنش اشک‌آلود پاسخ شاه‌بزن به سلو ← کنش دل‌داری سلو به شاه‌بزن همراه با شوش مهربانی ← کنش القایی ضدکنشگر گرگ برای تیز کردن دندان‌هایش به سلو همراه با شوش ایجاد رعب و وحشت در دل او ← نظام شناختی سلو از رفتار گرگ و کنش انتقام از او ← کنش خروج گرگ از خانه سلو همراه با شوش خشم و عصبانیت ← هم‌آوردطلبی شاه‌بزن در یک نظام تقابلی با ضدکنشگر گرگ ← واقعه رخدادی مرگ گرگ به دست شاه‌بزن ← فضای زیبایی‌شناختی جشن و سرور حیوانات روستا در مرگ گرگ و نجات فرزندان شاه‌بزن.

۳-۳. نظام گفتمانی تجویزی^{۳۸}

یکی از نظام‌های گفتمانی مؤثر در شکل‌گیری معنای داستان «شاه‌بزن»، نظام گفتمانی تجویزی است. هدف اصلی گفتمان روایی تغییر وضعیت اولیه یا نابسامان به وضعیت ثانوی یا سامان‌یافته است. این امر در داستان «شاه‌بزن» به‌وضوح دیده می‌شود. در آغاز داستان، وضعیت اولیه یا نابسامان شاه‌بزن را می‌بینیم؛ چراکه او به فرزندان که می‌زاید، عشق و علاقه زیادی دارد؛ ولی آن‌ها طعمه گرگ می‌شوند. با پیشرفت داستان، این وضعیت نابسامان به اوج خود می‌رسد؛ تا جایی که با دور شدن شاه‌بزن از منطقه، گرگ دست از خباثت خود بر نمی‌دارد و به دنبال شاه‌بزن می‌رود. براساس نظام گفتمانی تجویزی، گفتمان خواننده را با کنش‌گذاری مواجه می‌کند که در موقعیتی برتر از کنشگر قرار دارد و می‌تواند او را وادار به انجام کنشی کند. به مبارزه طلبیده شدن گرگ به‌وسیله شاه‌بزن علی‌رغم میل باطنی او (چراکه دندان برای دریدن شکم شاه‌بزن نداشت) برتری کنش‌گزار، یعنی شاه‌بزن، را به اثبات می‌رساند که البته این برتری به سبب برتری حق بر باطل بوده است؛ زیرا گرگ به‌ناحق فرزندان شاه‌بزن را طعمه خود می‌کرده است. از سوی دیگر این نوع گفتمان حاوی عهد و پیمان و یک نوع نظام مبادله‌ای نیز هست که در این بخش از داستان دیده می‌شود و آن، میثاق و عهد شاه‌بزن است که از گرگ دوری کند و در جایی دیگر کنار بقیه حیوانات خانه‌ای امن و محکم برای خود فراهم کند؛ این پیمان منجر به کنشی می‌شود که عواملی را به همراه دارد. این سه‌گانه در نظام «ارزیابی» و در پی آن «پردازش» و «توانش» گفتمانی تجویزی جاری است:

- قرارداد یا پیمان: پیمان شاه‌بزن با خودش برای کشتن گرگ و نجات فرزندانش؛
- توانش: آمادگی لازم برای اجرا و ایجاد شرایط اولیه مبارزه با گرگ؛
- پردازش: آغاز مبارزه بین شاه‌بزن و گرگ و دریده شدن شکم گرگ توسط شاخ‌های شاه‌بزن و نجات فرزندان.

اگرچه در این نظام، این قرارداد میان کنش گزار و کنشگر بسته می‌شود، گاه کنشگر در وضعیتی قرار می‌گیرد که اراده‌ای در کنش و سر باز زدن از آن را ندارد و وجه تأکیدی تجویز با رابط‌های حسی که فراتر از کلام است، نشان داده می‌شود.

۴-۳. نظام گفتمانی القایی یا تعاملی شناختی

در چنین نظامی، هر دو طرف کنش یا برنامه در تعامل با یکدیگرند و سبب تعیین کنش یا شکل گرفتن آن می‌شوند. تعامل حاکم در این نظام، تعامل ارتباطی از نوع القایی است؛ یعنی یکی از دو طرف تعامل باید طرف دیگر را به اجرای کنش متقاعد کند. چنین القایی راهکارهای متفاوتی دارد که عبارت‌اند از: القا از راه چاپلوسی، وسوسه، اغوا، تحریک، تهدید و رشوه دادن؛ زیرا تحت تأثیر تحریک‌های بدعت‌گذار عکس‌العمل نشان می‌دهد و خود را قادر به عملیات کنشی می‌یابد. در داستان «شاه‌بزن» القاگر شاه‌بزن عملکرد گرگ است که با عمل بی‌رحمانه و خبیثانه خود، شاه‌بزن را تحریک می‌کند تا علیه او شورش کند و او را به مبارزه بطلبد. در اینجا میدان مبارزه حق با باطل است؛ چراکه گرگ حیوانی درنده بوده و به‌ناحق فرزندان شاه‌بزن را شکار می‌کرده است. در این داستان، حس انتقام و کینه‌توزی و دشمنی شاه‌بزن با گرگ به‌خوبی نمایان است و پدیده القا کاملاً دریافت می‌شود. اورکیونی^{۳۹}، از محققان حوزه معناشناسی نوین، معتقد است که القائات همواره باید در لفافه و پوشیده بیان شوند و استخراج آن‌ها مستلزم تیزبینی و تیزهوشی مخاطب است. به عبارت دیگر، اصل وجودی القائات، پنهان بودن و گریز آن‌ها از ظهور و حضور است.

۵-۳. نظام تنشی و تندار شدن در فرایند تشخیص

در داستان «شاه‌بزن»، نظام گفتمانی تنشی مشاهده می‌شود. در واقع این نظام گفتمانی نظامی هیجانی است که باعث فشار بر جسم کنشگر می‌شود. از دیگر صحنه‌های بدیع و مؤثر این جریان گفتمانی آنجاست که شاه‌بزن از چراگاه برمی‌گردد و با باز بودن در خانه و نبود دوقلوهایش مواجه می‌شود و این تنشی است که کنشگر، یعنی شاه‌بزن، را به مبارزه ترغیب می‌کند تا گرگ را از میان بردارد. در نظام گفتمانی تنشی، تنش

سرچشمه کنش می‌شود. کنش نیز تدار می‌شود. تصمیم‌گیری برای مبارزه نهایی با گرگ و تنبیه او، در واقع تدار کردن کنش به‌شمار می‌رود. شاه‌بزن برای مبارزه آماده می‌شود، شاخ‌هایش را تیز می‌کند و به جنگ حق علیه باطل می‌رود. در این داستان حس انتقام به‌خوبی دیده می‌شود؛ انتقام بچه‌های شاه‌بزن که گرگ به‌ناحق آن‌ها را دریده است. محور اصلی این داستان در ابتدا خشونت نبوده است؛ تا جایی که مشاهده می‌شود شاه‌بزن در ابتدا از گرگ دوری می‌کند و به او تهمت نمی‌زند. حتی وقتی خانه می‌سازد و باز دو فرزندش طعمه می‌شوند، ابتدا به‌سراغ گرگ نمی‌رود؛ بلکه از سایر حیوانات ده‌سراغ‌فرزندانش را می‌گیرد. وقتی ناامید می‌شود، ذهنش متوجه گرگ شده، تردیدش به یقین تبدیل می‌شود. در این داستان، شاه‌بزن از ابتدا نشان می‌دهد که موضعش کناره‌گیری است و اهل جنگ و دعوا نیست؛ ولی پلیدی گرگ او را ترغیب می‌کند و این آغاز مبارزه گرگ و شاه‌بزن است.

۴. نتیجه

مطالعه تشخیص، به‌عنوان امری جدا از بافت گفتمانی، غیرممکن می‌نماید؛ چراکه این فرایند وابسته به پیوستار روایت، اگر در شرایط گسستی و ناپیوستار مورد مطالعه قرار گیرد، معنای صادرشده از تشخیص بدون بافت، با واقعیت و روند طبیعی گفتمان ارتباطی ندارد. این پژوهش از توصیف سنتی تشخیص که دادن مؤلفه انسانی به غیرانسان است، فراتر رفته و فرایندی بودن امر تشخیص را نمایانده است. در پاسخ به سؤالات تحقیق (در چارچوب نشانه - معناشناسی گفتمانی، چه عواملی در گفتمان روایی «شاه‌بزن» باعث شکل‌گیری تشخیص، به‌عنوان امری فرایندی می‌شوند؟ فرایند تشخیص چگونه نظام روایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟) یافته‌ها گویای آن است که در ایجاد فرایند تشخیص عناصری همانند کارکرد رخدادی، تنشی، نظام فشارهای و گستره‌ای، و گسست از عوامل مهم هستند. در این تحقیق، علاوه بر بررسی ساختار روایی داستان «شاه‌بزن»، ضمن تحلیل تشخیص به‌عنوان امری فرایندی و بررسی تأثیر آن بر کارکرد نظام روایی گفتمان، نشان داده شد این فرایند با تأثیر بر چرخه معنا، دوسویه بیشینه‌ای و کمینه‌ای به‌وجود می‌آورد. در این داستان شوش‌هایی همانند حس

مهربانی شاه‌بزن به بچه‌هایش، حس همدردی و کمک برای ساخت خانه شاه‌بزن و حس انتقام شاه‌بزن از گرگ مشاهده می‌شود که در آن‌ها احساس و امیال انسانی را برای غیرانسان به کار برده و تشخیص است. در داستان، با مبارزه شاه‌بزن با گرگ و پیروزی بر او، فرایند تشخیص امری بیشینه است. این فرایند در چارچوب نشانه - معناشناسی گفتمان، به عناصری چون تعلیق کنش و ورود به جریان با توجه به تغییر روابط فشاره‌ای و گستره‌ای متمرکز است و به همین دلیل نظام روایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همین امر به بازسازی معنا و تعریف جدیدی از تشخیص در مطالعات ادبی منجر می‌شود. فرایند تشخیص با تأثیر بر گفتمان روایی باعث می‌شود تا روایت از مسیر کنشی عبور کند و با پشت‌سر گذاشتن ساختارهای محدود و بسته تغییر مسیر دهد؛ در این تغییر مسیر است که روایت کنشی به روایت شوشی - تنشی و سپس رخدادی و تصادفی با بار تشخیصی سلبی می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

1. semiotics of discourse
2. personification
3. object
4. objectivization
5. action state
6. tension process
7. intensity system
8. extensity system
9. discontinuity act
10. "The Brothers Grimm"
11. monologic
12. dialogue
13. event
14. stative modal
15. cognitive
16. aesthetic
17. manipulative function
18. signifier relation
19. signified
20. prescriptive process
21. assertive
22. destination
23. competence

24. ethic
25. converse
26. inverse
27. intensities
28. extensities
29. transcendence
30. semiosphere
31. intelligent regime of discourse
32. enunciation

۳۳. نجار، درودگر

۳۴. نوعی سرو کوهی که در کوه‌های مناطق سردسیری می‌روید و چوبی سخت و پردوام دارد.

35. non subject

۳۶. خفاش

۳۷. مخفف سلیمان قرشمار یا غرشمال. به کولی‌ها و آهنگران محلی و افرادی گفته می‌شد که خدمات روستاییان را انجام می‌دادند و از دادن مالیات معاف بودند و از سوی مالیات‌بگیران حاکم «به‌شمار» نمی‌آمدند؛ از این رو آنان به «غیرشمار» معروف شدند.

38. prescriptive regime of discourse

39. Orecchioni C.

منابع

- توحیدی، کلیم‌الله (۱۳۷۹). درخت چهل‌دستان. بیست‌ویک افسانه‌گردی خراسان. مشهد: محقق.
- جهانگیرمیرزا حسابی، جعفر (۱۳۹۲). «نقد تطبیقی تخیل ترس در داستان بز زنگوله‌پا 'صبحی' و گرگ و هفت‌بزغاله 'برادران گریم'». مطالعات نقد ادبی. ش ۳۱. صص ۱۴۵-۱۶۸.
- ساروی، ویدا، مهدی ماحوزی و محمود طاووسی (۱۳۹۶). «شیوه‌ها و اغراض گفت‌وگو در دوبیتی‌های عامیانه مازندرانی و خراسانی». فرهنگ و ادبیات عامه. س ۵. ش ۱۵. صص ۱۵۵-۱۷۷.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵). تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان. تهران: سمت.
- شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸). راهی به نشانه‌معناشناسی سیال. تهران: علمی و فرهنگی.
- گریماس، آلژیرداس ژولین (۱۳۸۹). نقصان معنا. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: نشر علم.

- مشتاق‌مهر، رحمان و رضا صادقی‌شهپر (۱۳۸۹). «ویژگی‌های اقلیمی و روستایی در داستان‌نویسی خراسان». *جستارهای ادبی*. ش ۱۶۸. صص ۱۰۸-۸۱.
- Dirk, G. Mouton de Gruyter (2006). *Cognitive Linguistics*. Walter de Gruyter GmbH and Co. KG, D, 10785: Berlin.
 - Fontanille, J. (2008). *Pratiques Sémiotiques*, Paris: PUF.
 - Greimas, A.J. & J. Courtés (1993). *Sémiotique. Dictionnaire Raisonné de la théorie du langage*. Paris: Hachette.
 - _____ (1986). *Sémantique Structurale*. Paris: PUF.
 - Khalida, M. (2013). *The Use of Personification in George Orwell's Novel Animal Farm, Dissertation*. Kasdi Merbah University: Ouargla.
 - Lacan, J. (1999). *Ecrits I*. Paris: Seuil.
 - Landowski, E. (2005). *Les Interactions Risquées Nouveaux Acts Semmiotiques*. Limoges, Pulim.

An Analysis the Narrative Structure of the Folktales *ShahBezen*: A Study on the Semiotics of Discourse

Ali Karimi Firuzjaji *¹ Ali Heshmati²

1. Associate Professor, University of Payam Noor, Tehran
2. M.A of Teaching Persian Language, University of Payam Noor, South Tehran

Received: 11/03/2019

Accepted: 7/10/2019

Abstract

So far as the study of semiotics of discourse is concerned, language expressions are related to a complicated process in which some semiotic elements interfere. Unlike the methods of structuralism in which language manifestations are regarded as outside objects, some kind of discourse presence is important in this approach. Dynamicity of this presence leads to the discourse orientation, expansion of relations, and the interaction between convergent and divergent forces. This research study considers personification, a human characteristic given to non-human being, as a discourse process, and analyzes the narrative structure of the folktales, *ShahBezen* and the processes of making meaning and personification. In this story, besides enunciation of non-human actor, there are some states such as *ShahBezen's* kindness to her kids, her decision to build a firm and safe home, sympathy of the carpenter and Salow towards *ShahBezen* and her vengeance to wolf; these humane feelings and emotions are attributed to non-human being in the process of personification. The findings show that the process of personification makes a maximal and minimal bipolarity through impressing the cycle of meaning in this process. Thus, some elements such as occurrence, incarnation, pressing and expanding systems, and interruption are important.

Keywords: Semiotics; discourse; folktales; *ShahBezen*

* Corresponding Author's E-mail: alikarimif@yahoo.com